



نسیم هدایت گزارشی از هدایتِ اهل دل به برکتِ شعائرِ حسینی علیهم السلام

ترجمه و تلخیص: عبدالحسین طالعی^۱

چکیده

در دنیا کم نبوده اند کسانی که با شنیدن و خواندن ماجراهایی که در صحرای کربلا بر امام حسین علیه السلام و خاندانشان رفت، راه هدایت را یافته و به دین اسلام گرویده اند. در کتاب *نفحات الهدایة: مستبصرون ببرکة الامام الحسین علیه السلام مجموعه ای از سخنان کسانی که به برکت حضرت سیدالشهدا علیه السلام راه هدایت یافته اند، آمده است. در میان ۳۵ فرد مستبصر که در این کتاب، گزارش تحول فکری آنها را می خوانیم، سوابق مختلف فکری می بینیم، از گرایش های غیر شیعی تا مسیحی و هندو. در این نوشتار گزارشی از هدایتِ اهل دل به برکت شعائرِ حسینی بر اساس کتاب *نفحات الهدایة*، تألیف یاسر الصالحی آمده است.*

کلیدواژه ها: امام حسین علیه السلام، *نفحات الهدایة*، اسلام، کربلا، مستبصرین، یاسر الصالحی.

اشاره

شعائر حسینی در طول تاریخ، هر جا که برپا شده، برکات فراوان در پی داشته است. گویی چشمه‌ی جوشانی است که ازدل تولی و تبری می‌جوشد. فریاد زدن در برابر ستم ستمگران همواره خاستگاه خیر و نعمت معنوی برای فریادگران بوده و هست.

کتاب *نفحات الهدایة: مستبصرون ببرکة الامام الحسین (علیه السلام)* (کربلا، العتبة الحسینیة، ۱۴۳۳ق) گوشه‌ای از این برکات را گزارش کرده است. این کتاب، مجموعه‌ای از کلمات کسانی است که به برکت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) راه هدایت یافته‌اند. شنیدن گزارش این سفر معنوی از زبان مسافران، لطف دیگر دارد، که: عندلیب آشفته‌تری خواند این زیبا سرود ...

ترجمه و تلخیص این کتاب در سفر سال ۱۳۹۱ کربلا از همان خاک پاک آغاز شد و زمانی کوتاه به انجام رسید. البته نشر آن تا امروز به تأخیر افتاد، به جز اشاره‌ای به آن، که در ضمن نکته‌ها و یادداشت‌های امامت در فصلنامه‌ی امامت پژوهی، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۹۲ درج شد.

در میان ۳۵ فرد مستبصر که در این کتاب، گزارش تحول فکری آنها را می‌خوانیم، سوابق مختلف فکری می‌بینیم، از گرایش‌های غیر شیعی تا مسیحی و هندو. یقیناً نه این کتاب، پایان کلام در این باب است و نه این گزارش؛ بلکه هدف توجه دادن علاقمندان است به منبعی سرشار برای بازیابی روش‌های ترویج و تبیین فرهنگ حسینی به ویژه فرهنگ آسمانی امامت، بازنگری در آنها، توجه مجدد به سرمایه‌ی معنوی سنگین و ارزشمندی که در اختیار داریم و از آن غافلیم و...؛ برای این اساس مروری سریع و فشرده بر سخنان این افراد می‌افکنیم.

توضیح اینکه هرگفتار، با مشخصات فردی افراد هدایت شده آغاز می‌شود: نام، ملیت، سال تولد (میلادی / قمری)، مذهب پیشین، سال تحول فکری و محل آن؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۱.

(۱)

ابراهیم وتری - ساحل عاج، ۱۹۸۰م، مالکی - تحول: ۱۹۹۳م، ساحل عاج.

در طول دوره‌ی دانش‌آموزی نام شیعه را می‌شنیدم. یک روز درس دوره اموی داشتیم. بحث به مسائل مختلف از جمله کربلا کشید. استاد در مورد عاشورا و جنایات یزید سخن گفت. کارهای اموی‌ها را خوش نداشتم. به خودم گفتم: شیعه کیست که استاد از آنها یاد کرد و گفت که یزید آنها را نابود کرده است؟ شیعه چه ربطی به حسین دارد؟ از استاد پرسیدم. گفت:



گروهی گمراه و منحرف و خرافی وبدون دليل كه آنها را از نوع نمازشان مي شناسي. در عين حال، شخصي شيعه را به من معرفي كرد. نزد اورفتم. او سخن را از رويدادهای رحلت پيامبر ﷺ آغاز كرد تا زمان يزید. با توضیحات او به اين نتیجه رسیدم كه چنین کسی نمی تواند جانشین پيامبر باشد. پس از آن، مطالعه برخی كتاب ها از جمله آثار تیجانی عقیده ام را تغيير داد.

(۲)

ابوحسن تونسی- تونس، ۱۳۸۸ ق = ۱۹۶۹ م، سنی- تحول: ۱۴۰۷ ق = ۱۹۸۷ م، تونس. مشکل اصلی اهل تسنن اين است كه به بهانه قبول اكثر صحابه، عمل كرد خلفا را عين اسلام مي دانند. لذا به خود اجازه نمی دهد كه به آنها اشكال بگیرند. در حالی كه استناد به كارهای صحابه درست نیست. ما در گذشته عاشورا را عيد می گرفتيم، اما با دیدن شبکه های ماهواره ای شيعی در ايام محرم واقعت عاشورا را فهميديم و نقش منفي بنی امیه را شناختيم.

(۳)

ابوحیدر کیسی - ذی قار، عراق، ۱۹۵۸ م، حنفی - تحول: ۱۹۸۶ م.

از کودکی اهل بیت را دوست داشتم در مجالس حسینی شرکت می کردم. علاقه من به اهل بیت به آنجا رسیده بود كه در اقامه نماز نام علی بن ابی طالب را می بردم، گرچه حنفی بودم. از انتقاداتی كه هم مذهب انم در مورد كارهايم می كردند، وحشتی نداشتم. بر مظلومیت شهدای كربلا می گريستم و اين گريه را مخالف صبر نمی دانستم. دیدم كه فاجعه كربلا وجه تراژدی دارد كه با تمام وجود در برابر آن تسليم شده ام. بعد از مطالعه دیدم كه گريه پيامبر ﷺ بر امام حسين عليه السلام اعلام عدم مشروعیت دشمنان اوست. شناخت اهداف سيد الشهداء سبب تحول فكري من شد.

(۴)

احمد حسين يعقوب - كفرخل، اردن، ۱۹۳۹ م، شافعی-

تحول من از خواندن كتاب *ابناء الرسول في كربلاء* نوشته خالد محمد خالد آغاز می شود. گرچه مؤلف آن گاهی برای توجیه امویان تلاش هایی دارد، ولی ماجرای كربلا را توضیح می دهد. سفری به بیروت داشتم برای ارائه يك پژوهش به دانشگاه لبنان؛ و در آنجا كتاب *الشيعة بين الحقائق والاهوام* نوشته سيد محسن امين و كتاب *المراجعات* شرف الدين را خواندم كه نظر مرا در تاريخ متحول كرد. با خود گفتم: حال كه رفتار اين ظالمان با خاندان پيامبر چنین بوده با مردم عادی چه رفتاری دارند؟ دیدم كه حكومت های قرن های گذشته تمام راه های بيداری

فکری مردم را بسته‌اند و شکل دیگری از اهل بیت نشان داده‌اند. حتی پیامبر نیز از این هجمه تبلیغی منفی در امان نمانده است.

در بررسی خود دیدم که فرعون راه خود را بهترین می‌دانست ﴿وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى﴾ و می‌ترسد که موسی عليه السلام دین مردم را تغییر دهد! ﴿أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾^۲ و نگران فساد انگیزی موسی است! ﴿يُظْهِرُ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾^۳. با این همه چگونه محبت گوساله در دلها نهادینه می‌شود ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ﴾^۴ چون اکثریت را دلیل حقانیت می‌دانستند.

این تأملات برای من که درس حقوق خوانده‌ام، منشأ تحول شد و پس از تحول فکری چندین کتاب نوشتم؛ از جمله: النظام السياسي في الاسلام، نظرية عدالة الصحابة، كربلاء الثورة والمأساة.

در کتاب اخیر، ریشه‌ها و انگیزه‌های حرکت سید الشهداء عليه السلام از مدینه به سوی کوفه روشن شده است.

(۵)

احمد راسم النفیس / تولد ۱۳۷۲م / منصوره (مصر)

جدم از علمای الازهر بود. در وسط کتاب‌ها دیده گشودم. پیوسته کتاب می‌خواندم، از هر نوع کتاب‌ها را متصل می‌خواندم مگر کتاب ابناء الرسول فی كربلاء نوشته خالد محمد خالد را، که هر وقت می‌خواندم به گریه می‌افتادم و تأثر مانع مطالعه‌ام می‌شد. در زمان دانشجویی در برابر جنبش‌های کمونیستی تحریکات اسلامی راه انداختیم. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹م بر من اثر گذاشت. در برابر سخنانی که مطرح می‌شد، گوش به حرف افراد غیر منصف ندادم.

در سال‌های ۱۹۸۲م تا ۱۹۸۵م تلاش‌های جدی در جریان بود که تشیع را اسلام ایرانی نشان دهد. در تابستان ۱۹۸۴م ضمن سفری خانوادگی به کتابخانه‌ای رفتیم و کتاب لماذا اخترت مذهب اهل البیت نوشته محمد امین انطاکی را دیدم. از تحول فکری او تعجب کردم. سال بعد در همان محل، کتاب خلفاء الرسول الاثنی عشر را دیدم و خواندم.

۱. طه / ۶۳.

۲. غافر / ۲۶.

۳. همان.

۴. بقره / ۹۳.



بعداً در نمایشگاه کتابی در دانشکده پزشکی دانشگاه منصوره، کتاب الامام جعفر الصادق نوشته عبدالحلیم الجندی را دیدم، که نویسنده‌ای سنی است و قبل از انقلاب اسلامی ایران نوشته است. با خواندن این کتاب، از کتمان حقایق که بعضی به کار می‌برند، تأسف خوردم. دیدم که تمام منابع کتاب جندی از آثار سنی است. با خود گفتم: شاید این سخنان را نویسندگان شیعه به دانشمندان سنی نسبت می‌دهند. لذا تمام اسنادها را به دقت بررسی کردم و درست یافتم. مدتی به تحقیق ادامه دادم. در این زمان به رساله دکترای مشغول شدم که در سال ۱۹۸۶م پایان یافت. در خلال مطالعات پزشکی گاهی برای استراحت به کتاب‌های مربوط به اهل بیت پناه می‌بردم. چون خبر مطالعات پخش شده بود، گروهی تمام تلاش خود را به کار گرفتند که نگذارند دکترای بگیرم. از ۱۹۸۷م تا ۱۹۹۲م موانع مختلف در این راه تراشیدند تا مانع تحول فکری من شوند. اما به لطف و هدایت الهی راه تحول را در پیش گرفتم و به آیین تشیع درآمدم.

از جمله آثاری که در این زمینه نوشته‌ام، کتاب‌های الطریق الی مذهب اهل البیت و علی خطی الحسین است.

(۶)

ادریس الحسینی / مولای ادریس / مغرب / ۱۹۶۷م

پدرم در وزارت کشاورزی شاغل بود. به خاطر شغل او، در شهرهای مختلف مغرب اقامت داشتیم. این کار سبب نوعی آزاداندیشی بود که در خانه‌ی ما همین روحیه حاکم بود.

در ضمن مطالعاتم به این نکته رسیدم که دین پیوندی استوار با تاریخ دارد. لذا به مطالعات تاریخی روی آوردم. البته در این راه، موانعی وجود داشت. نخستین مانع، این نگرش بود که بررسی مسائل قدیم تاریخی فتنه می‌انگیزد و تنزل در عقیده پدید می‌آورد. دیدم که در نظر اینان جستجوی حقیقت، فتنه‌انگیزی نام دارد؛ گویی خداوند، پیچیدگی در بیان مسائل را دوست می‌دارد و روشن شدن مطالب را ناخوش می‌دارد.

مانع دوم قداست بعضی از شخصیت‌ها بود که مانع تحقیق صحیح تاریخی می‌شود. لذا تشیع مرا به یاد تفکر بودایی و سیک می‌انداخت. در این حال دو کتاب به دستم رسید که درباره سیره امام امیرالمؤمنین و رویداد کربلا بود. برای نخستین بار کتاب‌هایی می‌دیدم که فرهنگ و ادبیات جدیدی در اینگونه مسائل بر آنها حاکم بود، و با تمام آثاری که پیش از آن دیده بودم تفاوت داشت.

سنگینی جستجوی حقایق برایم سبک تر بود تا سنگینی سؤال از آنها که کتمان می کنند. لذا می کوشیدم که خود را به کتمان بزنم. در خلال مطالعات جدید به این پرسش درونی رسیدم: چرا اینان حقایق را به مردم نمی گویند؟ چرا عمداً ما را در این فرهنگ سخیف نگاه می دارند؟ هر بار که چنین پرسیدم، شیطانی از درون به من گفت: از این سؤال درگذر! تو داناتری یا این همه جمعیت میلیاردری مسلمان ها که پیش از تو بوده اند؟ البته می دانستم که دست کم برای بخش مهمی از آن جمعیت میلیاردری حتی سؤال در آن موارد پیش نیامده است.

یک سؤال اساسی برایم مظلومیت اهل بیت به ویژه امام حسین علیه السلام بود. تشنه ی تحلیل صحیح در این مورد بودم. به راستی چگونه گذشتگان ما - که آنها را «سلف صالح» می دانستیم - به خود اجازه دادند که بدین شیوه اهل بیت را بکشند؟

دوستانم به دلیل این تحقیقات، از من روی گرداندند، ولی من نخواستم در معرض نیرنگ تبلیغاتی یا خواب مصنوعی قرار گیرم. با خود گفتم: می روم تا به هر نتیجه ای که باید، برسم.

جنگ میان عقل و نفس برپا شد. نفس، آرامش می خواست و عقل، پاسخ به پرسش ها. بر سر دوراهی بودم: یا طریق موروثی در پیش گیرم یا به نور عقل بیندیشم. سرانجام تشیع خود را در مغرب اعلام کردم و به سوره رفتم تا در حوزه علمیه درس بخوانم.

از جمله آثاری که در این زمینه نوشتم: لقد شیعنی الحسین علیه السلام، الخلافة المغتصبة، هكذا عرفت الشيعة، محنة التراث الآخر، الجابري واللامعقول الشيعي، مع ابن تيمية في ردوده على المنطقيين.

(۷)

ام عبدالرحمان الجزائرية / الجزائر / ۱۹۶۰م / مالکی

همسرم در مسائل دینی کار کرده بود. ولی من که به تدریس فیزیک مشغول بودم، نه به مسائل دینی توجه داشتم و نه با او در مورد تغییر مذهبش سخن می گفتم تا وقتی که همسرم به ایران رفت. قرار شد من و فرزندانم با او ملحق شویم. در سال ۱۴۱۴ به سوره رفتم و در آنجا به او پیوستیم. او در دمشق ما را به زیارت حضرت زینب علیها السلام برد. همسرم به من گفت: در اینجا نماز بخوان. نماز زیارت نامه خواندم. به رویدادهایی که برای حضرت زینب و دختران پیامبر پیش آمده فکر می کردم:

آیا به راستی با نوادگان پیامبر چنین رفتار کردند؟ چرا ما این مسائل را در درس تاریخ و

تربیت اسلامی تحلیل نمی‌کنیم؟ چرا کاری نمی‌کنیم که هر مسلمانی این مسائل را بداند؟ آیا کتمان این مطالب از روی تعمد بوده؟

در این حال، فطرت سرکوب شده بیدار می‌شد و محبت قلبی نسبت به اهل بیت، به جنبش درمی‌آمد. و این نقطه آغاز تحول خود و خانواده‌ام شد. به ایران که رسیدم، مطالعه و بررسی در کتاب‌های تاریخ و سیره را شروع کردم.

توجه به چند نکته در این مراحل مهم بود:

(۱) شیعه مذهبی عقل محور است. تمام ادیان آسمانی برای به‌سازی حیات انسان آمده‌اند. اگر دین تحریف شود، ما را به هدف نمی‌رساند. تشیع، از پیامبر به مردم رسیده و واسطه‌ی این کار، گروهی بودند برگزیده‌ی خدای تعالی، از اهل بیت نبوت، با ویژگی عصمت، که سبب حفظ دین از تحریف می‌شود. بدین روی احکام دین با عقل مخالفت ندارد.

(۲) انسان در مراحل مختلف به دعا نیاز دارد، ولی راه آن را نمی‌داند مگر اینکه از اهل بیت پیاموزد که رشته‌ای کشیده بین آسمان و زمین است.

(۳) در مورد امام موعود - که همگان ضرورت وجود او را پذیرفته‌اند - شیعه به وجودش با تبیین تفصیلی ویژگی‌های او عقیده دارد. لذا همواره در انتظار او به سر می‌برد و این انتظار در رفتار او اثر می‌گذارد.

(۴) وجود مرجعیت و تقلید در احکام دین بر اساس فقه شیعه امتیاز دیگر آن است.

(۵) هیچ مذهبی به اندازه مذهب اهل بیت، مردم را به علم آموزی تشویق نمی‌کند.

(۸)

باسم ترکی فهداوی / ۱۹۶۵م / انبار (عراق) / حنفی

در خلال گفتگوهای با شیعیان و خواندن کتاب‌هایی مانند المراجعات، ثم اهتدیت، معرفة الامامة، لماذا اخترت مذهب الشيعة و رجوع به آثار سنی دیدم استناد منابع شیعی به آنها درست است. و همین سبب هدایت من شد.

(۹)

بنیان فارمر / امریکا / مسیحی / زاده امریکا و فعلاً در سن ۶۰ سالگی امام جماعت درلس آنجلس

در آغاز اسلام آوردن دیدم که میان مسلمانان اختلاف‌های عقیدتی هست. یکی از

شیعیان کتابی از امیر علی به زبان انگلیسی در مورد امام حسین علیه السلام و رویداد کربلا به من داد. آن قصه‌ی حزن آور را خواندم و بر آن گریستم. اصل آن قابل قبول نبود نسبت به هیچ کسی به ویژه نسبت به فرزند پیغمبر خاتم. از خود پرسیدم: چرا با او چنین رفتار کردند؟ آیا ذره‌ای انسانیت نداشتند؟

بعد از تأمل در رویداد عاشورا چند کتاب دیگر از شیعه خصوصاً نهج البلاغه را خواندم. در ۳۲ سالگی اعلام اسلام و در ۳۴ سالگی اعلام تشیع کردم. و نام خود را به عبدالکریم تغییر دادم.

(۱۰)

گوئتر هرمان / آلمان / مسیحی

اهتمام من به امور دینی از آنجا شروع شد که احساس کردم اندیشه‌ی مادی به انسان سعادت نمی‌دهد. ملاقات با یک عالم شیعی اهمیت دین را در سازندگی درونی و اخلاقی انسان به من نشان داد. در خلال مطالعات اسلامی با ظلم‌هایی که بر اهل بیت پیامبر رفت، آشنا شدم. نقش منفی بنی امیه و بنی عباس را در تحریف دین و دور ساختن مردم از اسلام واقعی باز شناختم. و پس از اعلام تشیع نام خود را به حسین تغییر دادم.

(۱۱)

حافظ سیف‌الله حفیظ‌الله / لُدھیانہ (پنجاب) / ۱۹۲۵م / دیوبندی - تحول: ۱۹۵۲م،
پاکستان

پس از طی دروس ابتدایی به پاکستان رفتم. دروس دینی را خواندم و در شهر نوشهر ورکان امام جماعت شدم. پدرم از فرقه‌ی دیوبندی بود که سخت با تشیع دشمنی می‌کنند. در هند با عاشورا آشنا شدم. امام حسین علیه السلام را دوست داشتم ولی به دلیل دشمنی با شیعه خودم در مراسم عاشورا شرکت نمی‌کردم و از شرکت سنی‌ها در این مراسم ناراحت بودم. اما جای اقامه‌ی مجالس در ذکر فضائل اهل بیت را در برنامه‌های اهل سنت خالی می‌دیدم.

لذا در مسجدی که نماز جماعت می‌خواندم، قرار گذاشتم که ذکر مصائب امام حسین علیه السلام کنم؛ و حتی در خطبه‌های جمعه در باره‌ی فضائل اهل بیت سخن می‌گفتم. این کار مرا به مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی اهل بیت کشانید. آنان مرا به تشیع متهم کردند، با اینکه من فقط



احادیث کتاب‌های تسنن درباره فضائل اهل بیت را می‌خواندم، برای اینکه سنی‌ها در مجالس شیعه حاضر نشوند!

در سال ۱۹۴۹م قرار شد در شهر نوشهره ورکان امامت جماعت مسجد را عهده‌دار شوم. این مسجد از مراکز وهابیان است و آنها سوابق مرا می‌دانستند. با من برخوردهایی کردند و گفتگوها بیشتر پیرامون کربلا شکل گرفت. بحث‌ها به اینجا می‌رسید که کربلا یکی از نتایج سقیفه است. پس از این بحث‌ها به شهر سردکوها در پاکستان رفتم تا در مورد القاب امیرالمؤمنین علیه السلام سخنرانی کنم؛ تمام منابع سنی را همراه داشتم. از آن سخنرانی به عاشورا پیوند زدم. سرانجام در سال ۱۹۵۲م در مسجد نوشهره ورکان تشیع خود را اعلام کردم.

(۱۲)

حسن بن شعیب / فرداکرتا (اندونزی) / شافعی

(۱۳)

حسن عبدالقادر / آدیس آبابا (اتیوپی) / شافعی - تحول: ۱۹۹۷م

چند حلقه نوار صوتی از خطبای منبر حسینی به دستم رسید و برایم پرسش‌هایی پدید آورد. این سؤال‌ها به مطالعه‌ی کتاب‌هایی برای دفاع از عقاید اهل سنت منجر شد، ولی کار به لطف خدا به نتیجه دیگر کشید که در سال ۱۹۹۷م تشیع خود را اعلام کردم.

(۱۴)

حیاء یاسین / تونس / ۱۳۸۰م / سنی - تحول: ۱۴۱۹م لبنان

من دختری تونسی هستم که از دین فقط ظواهری می‌دانستم تا این که در سال ۱۴۱۷م با مردی شیعه لبنانی ازدواج کردم. در زمان سفر لبنان به سوریه رفتیم، و با همسرم به مزار حضرت زینب رفتم، نه به قصد ثواب، بلکه برای اطلاع یافتن. در مسجد اموی رأس الحسین را دیدم. ابتدا با دیدن زنانی که می‌گریستند آنها را مسخره کردم، ولی برای کنجکاوی بیشتر بدان سوی رفتم و دلم شکست و رقت قلب مرا گرفت و...

این حالت سرآغاز مطالعاتی در مورد عاشورا و اهل بیت بود که به تحول فکری من انجامید.

(۱۵)

رامی عبدالغنی یوزبکی / موصل (عراق) / ۱۹۵۹م / حنفی. - تحول: ۱۹۸۷م ایران

در خانواده‌ای حنفی برآمدم. لیسانس ادبیات را در موصل گرفتم. در سال ۱۹۷۹م که به

حج مشرف شدم ضمن سفر حج توفقی در کربلا داشتم. برای نخستین بار حرم مطهر حسینی را می دیدم. با دیدن صحنه های زائران تکان خوردم. زیارت نامه را خواندم تا جمله «السلام علیک یا ثارالله».

با خود گفتم: صاحب این قبه کیست که لقب ثارالله دارد؟ معلومات من در مورد تشیع منحصر به گفتگوهای همشهریان ما با شیعه ها بود. در همان سفر حج سؤال هایی در مورد مذهب جعفری از یک عالم سنی در مکه پرسیدم. او به جای جواب دادن مرا از نزدیک شدن به آنها و گفتگو با آنها بازداشت؛ اما فطرت مرا به این بحث و جستجو وامی داشت. دیدم که استدلال های شیعه مبتنی بر احساس و عاطفه و تقلید نیست بلکه دلائل استوار دارند. با یکی از بستگان که شیعه بود، بیشتر مذاکره شد و همدیگر را به مطالعه بیشتر و آشنایی عمیق تر واداشتیم تا سال ۱۹۸۷م که شیعه شدم.

(۱۶)

سکینه / فرانسوی / مسیحی کاتولیک

پرسش های فراوان در امور دینی داشتم که بی جواب می ماند و در کتابخانه ها در پی پاسخ آن بودم. یکی از همکلاس های سودانی در دانشگاه کتابی به زبان فرانسوی در مورد کربلا به من داد. آنجا فهمیدم که امام حسین علیه السلام عظمت داشته و ایثار بزرگی کرده است. حادثه کربلا زلزله ای در درونم انداخت. اسلام آوردم و نام خود را به یاد دختر آن حضرت به سکینه تغییر دادم و به حجاب روی آوردم. خانواده بر من سخت گرفتند و از خانه بیرونم راندند. اما من به حکم اسلام - که صله رحم است - به آنها سر می زدم. لذا دوباره مرا به خانه برگرداندند. اینک خدا را بر نعمت اسلام و امامت حمد می گویم.

(۱۷)

صائب عبدالحمید / ۱۹۵۶م / عانة، عراق / حنفی

با لیسانس فیزیک در دبیرستان ها درس می دادم. عاشورای سال ۱۴۰۲م بود که مقتل امام حسین علیه السلام را با صدای حزین شیخ عبدالزهر کعبی شنیدم. با اعضای که می لرزید، گفتم: لبیک یا سیدی! یا بن رسول الله! پس از آن به مطالعه و بررسی و تفکر روی آوردم، تعصب را کنار گذاشتم و به حق روی آوردم.

بعضی از آثاری که نوشتم: منهج فی الانتماء المذهبی، ابن تیمیة: حیاتة و عقائده، تاریخ



السنة النبوية، الوهابية في صورتها الحقيقية، خلافة الرسول بين الشورى والنص، معجم مورخى الشيعة حتى نهاية القرن السابع.

(۱۸)

صادق حسین نقوی - مظفرآباد، کشمیر، ۱۹۶۹م - تحول: ۱۹۹۰م

در دیار ما دشمنی با معاویه و یزید و بنی امیه رواج داشت، و این در میان سنی ها مانند شیعیان رایج بود. تا آنجا که ما فرقی بین خودمان و شیعه قائل نبودیم. روزی در ضمن گفت و گو دو نفر شیعه به من گفت: تو چگونه سید هاشمی هستی ولی سنی هستی؟ من تعجب کردم و گفتم: شیعه ام. گفتند: پس چرا در عبادت مانند شیعه عمل نمی کنی؟ با تعجب گفتم: مگر عبادت شیعه چگونه است؟ برایم در مورد شیعه و دشواری های آنها سخن گفتند که بر شگفتی من افزود.

از آنها کتاب هایی در این مورد خواستم که به من دادند. پس از آن در مراسم عاشورا با علاقه و دقت بیشتر شرکت کردم و منابعی مربوط به عاشورا خواندم. سؤال مهم من این بود که چرا امام حسین علیه السلام خانواده اش را با خود به کربلا برد؟ پس از مطالعات به این جمله از ابوالفرج اصفهانی رسیدم که در کتاب الاغانی، ج ۵، ص ۸۲ می گوید: «بعد خروج الحسین علیه السلام امر عمرو بن سعید بن العاص صاحب شرطه علی المدینه ان یهدم دور بنی هاشم و بلغ منهم کل مبلغ».

از اینجا شرایط دشوار زمان امام حسین علیه السلام را فهمیدم که مانند جدش پیامبر بود که وارد مدینه نشد مگر پس از ورود فواطم که همراه با حضرت علی علیه السلام به مدینه رفتند.

سؤالی برایم پیش آمد که: پس مهاجران و انصار کجا بودند که مانع از جنایت بنی امیه شوند؟ به این پاسخ رسیدم که: آنان همانجا بودند که در روز سقیفه و زمان هجوم به بیت وحی بودند! کسانی که از دختر و داماد پیامبر دفاع نکردند، از نوادگان پیامبر نیز دفاع نکردند!

در بعضی از کتاب ها این نکته را دیده بودم که: قاتلان امام حسین علیه السلام شیعیان کوفه بودند که دعوتش کردند و تنهایش گذاشتند. پس از مطالعات به سستی این مدعا پی بردم؛ چرا که کوفه در خلال آن سال ها خالی از شیعیان شده بود.

ابن ابی الحدید در ضمن گزارشی مفصل، وضع شیعیان در کوفه را باز می گوید. بر اساس این گزارش، یک فرد شیعه در مورد عقیده اش حتی از خادم خود در امان نبود و عقیده اش را از او کتمان می کرد. پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام این فشار و گرفتاری شدت گرفت، تا آنجا

که معاویه به کارگزاران خود نوشت: «ببینید که اگر کسی علی و خاندانش را دوست دارد، نام او را از دفتر بیت المال محو کنید و به او پول ندهید» و در دستور دیگر نوشت: «هر کس به این محبت متهم بود به محض اتهام، خانه اش را ویران کنید»^۱.

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «فقتلت شیعتنا بكلّ بلدة وقطعت الايدي والأرجل علی الظنّة وكلّ من یذكر بحبنا والانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره. ثم لم یزل البلاء یشتدّ ویزداد الی زمان عبیدالله بن زیاد قاتل الحسین علیه السلام». پیروان ما را در هر دیار کشتند، دست‌ها و پاها را به گمان محبت اهل بیت بریدند، هر کس به عنوان محبت ما یاد شد، زندانی شد یا اموالش به غارت رفت یا خانه اش را ویران کردند. این گرفتاری پیوسته شدت می گرفت تا زمان عبیدالله بن زیاد قاتل امام حسین علیه السلام.^۲

با این سیاست، کوفه تقریباً از شیعه خالی شد. در زمان زیاد بن ابیه پنجاه هزار تن از آنان به خراسان تبعید شدند.

گروهی که با امام حسین علیه السلام می جنگیدند، تأکید کردند که عثمانی هستند. سید الشهدا علیه السلام از آنان پرسید: «ویلکم! أتطلبونی بدم احد منکم قتلته، او بمال استملکته، او بقصاص من جراحات استهلکته؟» وای بر شما! آیا با من می جنگید در برابر خون کسی از شما که ریخته ام یا مالی که ناروا برده ام یا قصاص در برابر ضربه ای که منجر به مرگ کسی شده باشد؟^۳

آنان در جواب گفتند: «نقتلک بغضاً لأبیک»^۴. چگونه می توان چنین کسانی را شیعه دانست؟

البته شاید بعضی از اینان در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بودند، مانند: شمر بن ذی الجوشن، شیبث بن ربیع، قیس بن اشعث و... ولی کیست که نداند تسلیم شدن در برابر نیرنگ عمرو عاص و تحمیل شکست ظاهری به امام علیه السلام کار همین گروه بیخبر از خدا بود.

به هر حال این گونه مباحث و حقایق دیگر مرا به قبول مذهب اهل بیت علیهم السلام کشانید.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، صص ۴۳-۴۶.

۲. همان، ج ۱۱، صص ۴۳-۴۴.

۳. قندوزی، ینابیع المودة، ج ۳، صص ۶۴ و ۶۵.

۴. تستری، ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۴۷.

عامر سلورشید - بعیشقه، موصل، ۱۹۶۷م، یزیدی -

من ابتدا یزیدی بودم. آنان فرقه‌ای منحرف هستند که عقیده دارند شیطان پیغمبری بوده که خداوند به تمام جهان فرستاده، ولی مسلمانان او را پیروی نمی‌کنند بلکه لعن می‌کنند، و به این دلیل مسلمانان را منحرف می‌دانند. مؤسس این فرقه فردی از دودمان یزید اموی است. آنان عبادتی شبیه به حج دارند، ولی گرد مزاری منسوب به بلال حبشی، که در کنار آن آبی شبیه زمزم وجود دارد. به عقیده‌ی آنان مسلمانان آیه الکرسی و عید اضحی را از آنان دزدیده‌اند. سرپرستی این فرقه در بیت الامیراست که نسب آنها به عدی بن مسافر اموی صوفی می‌رسد و امروز نیز فردی از اینان متولی یزیدیان است. آنان با سیاست کتمان مطلق پیش می‌روند و اجازه‌ی درس خواندن را به افراد خود نمی‌دهند.

من ده سال داشتم که دیدم مادرم برخلاف روش یزیدیان، روزه می‌گیرد. علت از او پرسیدم. گفت که مشکل مهمی برایم پیش آمد، و من برای حل آن به ملک طاووس (نام شیطان در عقیده‌ی یزیدیه) متوسل شدم که نتیجه نگرفتم. آنگاه به عیسی بن مریم پیامبر مسیحیان توسل جستیم که از آن هم نتیجه نگرفتم. سپس تصمیم گرفتم به پیامبر مسلمانان توسل جویم و برای این کار، روزه‌ی ماه رمضان مسلمانان را نذر کردم. مشکلم حل شد و پس از آن هر سال ماه رمضان روزه می‌گیرم.

باید دانست که درباره‌ی این فرقه به دلیل کتمان شدید، هیچ چیزی در اختیار نیست، نه تاریخ، نه عقاید، نه هویت روشن، فرهنگ و تمدن خاص، آثار مکتوب موجود. با وجود این، به واسطه‌ی برادرزاده‌ی یکی از مشایخ یزیدیه یادداشت‌هایی در این مورد در اختیارم قرار گرفت. در همین زمان یکی از این گروه مسلمان شد، که جزئیات تحول خود را برایم توضیح داد. من تحت تأثیر او قرار گرفتم و مدتی در تحیر بودم. سپس از بزرگان فرقه‌مان در مورد کتمان یاد شده پرسیدم. اما پس از پیگیری من، از کتابی یاد کردند به نام رش یعنی کتاب سیاه که فقط هفت برگ داشت.

پیگیری‌ها ادامه یافت و من به این نتیجه رسیدم که این دروغ‌ها را بیت الامیر ساخته‌اند تا هاله‌ای از تقدس دور خود پدید آورند. سپس با مسلمانان ارتباط یافتیم و کتاب‌های اسلامی از آنها گرفتم و خواندم. از قضایای زندگی حضرت محمد ﷺ اثر پذیرفتم، ولی دوست مسلمان من سنی بود و مرا از گفت‌وگو با شیعه‌ها باز می‌داشت، تا آنجا که من برای تحقیق درباره‌ی شیعه برانگیخته شدم.

در این میان به کتابی در باب مقتل امام حسین (ع) رسیدم. از خواندن آن متأثر شدم و از خود پرسیدم که اگر چنین است پس چرا اهل سنت یزید را محترم می‌دانند؟

همین مقدمات به شناخت صحیح از تاریخ اسلام منجر شد و به تشیع من انجامید. قبول تشیع سبب گرفتاری‌هایی برای من شد؛ از جمله: بازداشت ۷ اوت ۱۹۸۵ م به مدت ۱۴ روز، اخراج از کار در ۱۴ ژانویه ۱۹۸۶ م، بازداشت مجدد در ۲۱ اوت تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۶ م، بازگشت به کار و بازداشت مجدد در سال ۱۹۹۱ م و ۱۹۹۴ م، و اخراج نهایی از کار در ۱۹۹۲ م.

باید بگویم که سه عامل سبب جذب من به تشیع شد:

الف. ارتباط با مراجع و علما برای حل مشکل و پاسخ گرفتن در مسائل دینی.

ب. کثرت مدارس و مراکز و مجالس دینی برای مباحث علمی و فرهنگی آزادانه.

ج. مجالس حسینی که یک مدرسه‌ی تبلیغی سالانه است.

پس از تحول دینی چند کتاب و مقاله نوشتم، از جمله: *من الظلمات الی النور* (بیروت: مؤسسه الفرات)، *التوحید عند اهل البیت، النبوة عند اهل البیت، حب اهل البیت و لایة الله تعالی، الدعاء والعبادة عند اهل البیت*.

(۲۰)

عبدالعزیز حنفی / متولد ۱۳۱۹ ق = ۱۹۰۲ م / حنفی / سیالکوت (پاکستان)

نزدیک محل ما در محلی به نام «خانپور سیدان» مجالس محرم برپا می‌شد، و عمویم مرا از حضور در آنها باز می‌داشت و می‌گفت که دیدن آن مواكب سبب بطلان عقد ازدواج می‌شود!

در سال ۱۳۴۵ ق برای ادامه تحصیل به مدرسه‌ای در شهر قصور رفتم. در آنجا دو دوست یافتم، یکی شیعه و دیگری سنی. در بحث‌های آنها حضور یافتم و دو کتاب خواندم: کتاب *اربع مقالات* بخصوص بحث‌هایی در مورد معانی کلمات: الله، النبی، الامام، الخلافة، الحكومة. نیز کتاب *تاریخ بنی امیه*، متن درسی دانشگاهی که در آن میان، نهی عمر بن عبدالعزیز از سب امام علی (ع) برایم جالب بود. پس از آن کتاب‌های دیگر خواندم، حق برایم روشن شد و پذیرفتم.

(۲۱)

غلام ربانی میرزا / متولد ۱۳۳۹ ق = ۱۹۲۱ م / راولپندی (پاکستان) / تحول: ۱۳۵۹ ق = ۱۹۴۱ م

در خاندان مغول کشمیر رشد یافتم، سپس در رشته حقوق درس خواندم و به وکالت رسیدم. از مجالس حسینی آغاز کردم تا به حقیقت رسیدم.

(۲۲)

غوث بخش کهوکههر/ تولد ۱۳۵۸ق = ۱۹۴۰م / جاه حسین واله (پاکستان) / حنفی
 علاقه ام به علم آموزی مرا به مطالعه کشاند و کتاب تعلیم الاسلام نوشته مفتی کفایة الله
 را خواندم که کتابی آموزشی در سطح مدارس ابتدایی است. دیدم که شرح حال امام علی
 را بسیار خلاصه تر از سه خلیفه آورده است. با خود گفتم: مگر این خلیفه ی چهارم نیست؟
 بگذریم از آنهمه فضائل فراوان. مدتی بعد شخصی شیعه را دیدم و ضمن گفت و گو به او گفتم
 که یزید را در ردیف امامان خود می دانم. او مطالبی در مورد جنایات یزید و رویداد عاشورا به من
 تذکر داد که مرا بیدار کرد.

مطالعاتم را ادامه دادم. دیدم که دانشوران آنها در جهت ابرکردن حقیقت و کتمان فضائل
 اهل بیت می کوشند. در سال ۱۳۷۶ق به تشیع درآمد و نام غلامعلی را برای خود برگزیدم.

(۲۳)

فرید الهیول / تولد ۱۳۹۲ق = ۱۹۷۳م / بنتا (الجزائر) / مالکی.

در فضای مذهب مالکی بزرگ شدم. سفری برای تجارت به لبنان رفتم که سرنوشت مرا
 تغییر داد. در سوریه با یکی از علمای دینی شیعه به نام سید احمد علوی ملاقات کردم که
 احادیث اهل بیت را برایم خواند. به ادامه شنیدن آنها علاقه نشان دادم. سید احمد مرا برای
 این کار به قم فرستاد. در قم با طلاب الجزائری آشنا شدم و مطالعاتی در باب حقانیت اهل
 بیت را آغاز کردم. از جمله مسائل مهم من، سجود بر تربت حسینی بود که کتاب السجود علی
 التربة الحسينية نوشته شیخ باقر شریف القرشی را خواندم و شدت التزام شیعه به سنت نبوی
 را از آنجا شناختم. پس از آن مسائل دیگر را پی گرفتم تا به تشیع من انجامید.

(۲۴)

فضل احمد شاه / تولد ۱۳۴۰ق = ۱۹۲۲م / بیتاله (پاکستان) / سنی / تحول ۱۹۵۳م

چنان از شیعه ناخوشنود بودم که شرکت در مجالس حسینی را گناه بزرگی می دانستم،
 زیرا شیعه را از اساس باطل می دانستم. تقدیر چنین بود که در حین کارتجاری با شخصی
 خوش اخلاق آشنا شدم که از مصاحبت اولدت می بردم. او راه هدایت را نشانم داد. پس از آن
 کتاب هایی خواندم و هدایت شدم. به جهت محبت پنج تن محل سکونت خود را حسنین
 آباد نامیدم، با وجود مخالفت جمعی با آن.

(۲۵)

کلیم الله محمد نواز/ تولد ۱۳۷۹ق=۱۹۶۰م / مظفرکار (پاکستان) / سنی / تحول ۱۴۲۲م
رویداد عاشورا اثر شگفتی بر من نهاده بود. فداکاری آن جناب دریچه‌هایی بر من گشود.
با مطالعه تاریخ ریشه‌های جنایات یزید را یافتم که به فتنه‌های صدر اسلام - بعد از رحلت
پیامبر - برمی‌گشت. با حضور در مجالس حسینی با اشخاص فرهنگی آشنا شدم و گفت‌وگو
می‌کردم. اما موانعی در راه تحول فکری من بود، موانع درونی و موانع اجتماعی. بالاخره در محرم
۱۴۲۲ق تشیع خود را اعلام کردم. پس از مدتی تبیین مطالب برای خانواده و دیگران هم‌سرو
پنج فرزندم نیز مستبصر شدند. بر مطالعه کتب حدیثی به ویژه نهج البلاغه متمرکز شدم.
من آرزو دارم که همه مسلمانان برای یاد گرفتن عمیق دین خود صرف وقت کنند و در اصول
عقاید مقلد محض نباشند تا دیگران آنها را به ضلالت نکشانند.

(۲۶)

محمد حمید نامس حسینی / تولد ۱۹۶۷م / تلّ الذبیّه (حسکه - سوریه)
در سال ۱۹۹۵م فوق لیسانس علوم تربیتی از دانشگاه دمشق گرفتم. زبان عربی را در
دبیرستان‌های استان حسکه درس می‌دادم. در زمان فراغت کتاب‌های عقائدی را می‌خواندم.
در زمان دانشجویی شال سبزی یک خانم دانش‌جو نظرم را جلب کرد. علت آن شال سبزر از
اوپر رسیدم. در جواب من گفت: توسنی هستی یا شیعه؟ از آنجا نسبت به کلمه شیعه حساس
شدم و در صدد شناخت اختلافات فریقین برآمدم. سپس به جوانی کردی الاصل به نام محمد نور
رمضان یوسف برخوردی که به من پیشنهاد داد به رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برویم.
در آنجا آثاری به ما دادند، از جمله کتاب هده هی الوهابیة نوشته شیخ محمد جواد مغنیه. نیز
آثاری که نشان می‌داد خط عاشورا خط عدم پذیرش ستم است که در دیدگاه شیعی جایگاه دارد.
روزی با حسین شیخلی - سیدی از خاندان طفیحی در منطقه جزیره - مسافرت رفتم.
همسفر مشترک ما محمد معصوم بیجو، نام و نشان ما را پرسید. من خودم و حسین شیخلی را
معرفی کردم. بیجو گفت: شما سادات و اشراف درباره مذهب جدتان امام جعفر صادق علیه السلام
چه می‌دانید؟ گفتم: هرگز نام او را نشنیده‌ام. اظهار شگفتی کرد و کتاب المراجعات نوشته سید
شرف الدین را به من داد. در آن کتاب به حدیث ثقلین رسیدم با لفظ کتاب الله و عترتی. من از
آغاز رشد خود یاد دارم که آن را به لفظ کتاب الله و سنه نبیه شنیده بودم. سپس به جست‌وجو
پرداختم و حدیث عترتی اهل بیتی را در صحیح مسلم یافتم. سپس به کتاب رساله الثقلین



نوشته مصطفی خمیس رسیدم که ثابت می‌کند لفظ کتاب الله و سنتی پایه‌ای ندارد و ضعیف است. این‌گونه گفت وگوها مرا به تشیع کشانید.

کتاب‌هایی که درمن خیلی اثر گذاشت، چنین بود:

۱. الرد علی البوطی فی کتابه عائشة / هشام آل قطیط

۲ و ۳. المراجعات، النص والاجتهاد / سید عبدالحسین شرف‌الدین

۴. النصائح الکافیة لمن يتولى معاوية / محمد بن عقیل علوی

۵. معالم المدرستین / سید مرتضی عسکری

۶. الغدير / عبدالحسین امینی

۷. خمسون ومائة صحابی مختلق / سید مرتضی عسکری.

(۲۷)

محمد سالم / تولد ۱۹۵۹م / تل ورد (سوریه)

حساسیت من نسبت به رویداد کربلا از مطالعه کتاب قاده کربلاء نوشته جرجی زیدان آغاز شد. این واقعیات درمن اثر گذاشت: مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام، فریب دادن رسانه‌ای مردم نسبت به آن بزرگواران، کتمان یا تحریف حقایق درباره‌ی آنان.

این کتمان‌ها و تحریف‌ها از ترس روبرویی مردم با حقیقت است، البته به بهانه‌ی تجدید فتنه انگیزی میان مردم. ولی سرانجام، آشنایی با حقایق کربلا مرا به مذهب اهل بیت کشانید.

(۲۸)

محمد سلیم عرفة / تولد ۱۹۶۵م / دمشق (سوریه) / حنفی

از کودکی در مساجد رفت و آمد داشتم و درس فقه را همراه با پژوهش در مسائل اختلافی عقائدی پی می‌گرفتم، با آنکه درس مهندسی برق خوانده بودم. در کنار کار در دفتر املاک دایی‌ام با بعضی از شیعیانی که به زیارت حضرت زینب علیها‌السلام می‌آمدند، ملاقات می‌کردم. یکی از آنها گفت که برای درس خواندن در حوزه به دمشق آمده است. من که این کلمه را تا آن روز نشنیده بودم، درباره‌ی آن پرسیدم. برایم توضیح داد و پرسید: درباره‌ی شیعه چه می‌دانی؟

من مطالبی را که در بدگویی شیعه شنیده بودم، نادیده گرفتم و گفتم: می‌دانم که آنها علی و خاندانش را مقدس می‌دانند و از صحابه برتر می‌شمارند. اونکاتی از مسائل مورد اختلاف برایم بازگفت که همه برایم تازگی داشت. لذا خواندن کتاب المراجعات را به من توصیه کرد. هر چه در کتابفروشی‌های دمشق گشتم، آن را نیافتم.

در همین زمان، برادر من کتاب المائة الاوائل من النساء را به من داد که خطبه‌ی حضرت زینب را در برداشت، خطبه‌ای در برابر طاغوت‌های شام خوانده بود. من در مورد این رویداد چیزی نشنیده بودم، با آنکه در مساجد حضور زیادی داشتم. بعد از این خطبه به پی‌جویی عاشورا پرداختم و هنگامی که مطالبی در مورد آن در تاریخ طبری خواندم، شگفت زده شدم. امام حسین، سرور جوانان اهل بهشت است و دشمنش طاغوت اموی! که چنان ظالمانه به حضرتش و خاندان اوستم کرد.

باری، یک روز پس از بازگشت از نماز جمعه کتابی در دست یکی از دوستانم دیدم. گفتم: چیست؟ با اکره گفت: کتابی از شیعه! گرفتم و دیدم که المراجعات است. بسیار خوشنود شدم و گرفتم. او گفت که کتاب را به دست آورده، ولی استادش او را از خواندنش باز داشته است. گفت که کتاب، امانی است. لذا در آخرین ساعات شب آن را خواندم، و شگفت زده شدم، از آنهمه احادیث سنی که سید شرف‌الدین به آنها استناد کرده است. با خود گفتم که در آثار سنی جستجو می‌کنم و اگر این احادیث را در منابع یاد شده یافتیم، در اندیشه‌های خود بازنگری می‌کنم.

اندک اندک کتاب المراجعات و کتاب ثم اهدیت را به دوستانم می‌دادم، و اساتید من که می‌دیدند خود را از زندان فکری رها کرده‌ام، مرا گمراه خواندند و آنان را از معاشرت با من باز داشتند. یکی از مشایخ سنی در خطبه جمعه‌اش گفت: یک فرد زندق کتاب‌هایی در سب صحابه توزیع می‌کند، آنها را نخوانید و بجای آنها کتاب العواصم من القواصم را بخوانید! جالب اینکه این کتاب، سرشار از بدگویی صحابه است و در پایان به قتل شیعه و تمام مخالفان عامه فتوا داده است! کتاب را خواندم و حواشی بر آن نگاشتم و نزد شیخ رفتم تا با او گفتگو کنم. شیخ پس از گفتگو به من گفت: این کتاب را نخوانده‌ام! گفتم: مشکل همین است که کتاب نخوانده را به مردم معرفی می‌کنی، با اینکه صحابه مثل ابوذر و عمار را فریب خوردگان از ابن سبأ یهودی می‌داند و گروهی از مسلمانان را که اهل شهادتین و نماز و روزه‌اند، کافر می‌خواند!

از شیخ خواستم که کتاب التشیع نوشته سید عبدالله غریفی را بخواند. ضمناً شماره تلفن دادم که در صورت بروز مشکل با من تماس بگیرد. هفته بعد گفت که فرصت خواندن نیافته، و این بهانه چند هفته‌ی متوالی تکرار شد. فقط از دوستانم شنیدم که او ادعایش را در مورد گمراهی من تکرار می‌کند و دیدم که کسانی بدون دلیل کلامش را می‌پذیرند!

اکنون زمانی است که اندیشه‌ها را آزاد کنیم و تاریخ کتمان شده را بازشناسیم و من خدا را شاکرم بر نعمت هدایت که نصیبم ساخت.

محمد شحاده تعمیری / ۱۹۶۳م / بیت لحم (فلسطین) / سنی

از ۱۶ سالگی در جنبش فلسطینی الفتح عضویت داشتم و در دهه ۸۰ با زداشت شدم و به ۲۵ سال حبس محکوم شدم. در عملیات تبادل اسرا به سال ۱۹۸۵م از طرف صهیونیست‌ها آزاد شدم. پس از آن از جنبش الفتح جدا شدم و بارها به اتهام عضویت در جنبش جهاد اسلامی دستگیر شدم. صهیونیست‌ها در سال ۱۹۹۲م مرا به مدت یک سال در منطقه مرج الزهور تبعید کردند. در این مدت به مطالعه درباره انقلاب اسلامی ایران پرداختم و رمز پیروزی آن را در عقیده تشیع یافتیم. دیدم که تشیع مذهبی مظلوم است که به کمک حزب الله لبنان با آن آشنا شده‌ام.

البته پیش از آن از تشیع و اهل بیت فقط اندکی درباره امام علی خلیفه چهارم و حسنین، کودکان محبوب پیامبر و فاطمه دختر حضرتش می‌دانستم. اما احساس پیوند شدیدی با اهل بیت داشتم به دلیل مظلومیتی که از آنها می‌شناختم. به دلیل جهل نسبت به تشیع، در مذهب سنت باقی مانده بودم و امیدوارم آخرین کسی نباشم که می‌گوید: ثم اهتدیت.

به هر حال پس از سال ۱۹۹۲م کتاب‌های زیادی در مورد دو مذهب خواندم و کتاب‌های مذهب شیعه را نزدیک تر به عقل یافتیم. مثلاً: الشیعة فی التاریخ، الشیعة والحاکمون، الامام الصادق والمذاهب الاربعه، الکافی، کتابهای صالح الوردانی، کتابهای تیجانی، نهج الشهادة، الامام الحسین علیه السلام و... ده‌ها کتاب سنی که در جهت شناخت حقیقت به من کمک کرد.

البته نشریه المجلة - چاپ لندن که از طرف سعودی حمایت می‌شود - کوشید تا این تحول فکری را سیاسی نشان دهد. آنها می‌کوشند که امت را از اینگونه تغییرات بر حذر بدارند.

من به صراحت می‌گویم که تحول من به تشیع، عقیدتی است نه سیاسی. البته به عنوان یک مسلمان، به پیروزی‌های حزب الله افتخار می‌کنم، ولی این عامل نبود که مرا به تشیع کشانید. بلکه قبول تشیع نتیجه مطالعات و تأملات چندین ساله‌ای است که مختصراً گفتم. البته برایم مشکلاتی ایجاد کردند، از جمله اینکه در بعضی از مجالس مقاومت درباره‌ی امام حسین علیه السلام سخن گفتم؛ آنگاه یکی از مسئولان حماس مقاله‌ای منتشر کرد تحت عنوان «هل بدأ الجهاد الاسلامی بنشر المذهب الشیعی فی فلسطین؟»

به هر حال از آزادگان جهان می‌خواهم که به حرکت امام حسین علیه السلام درست بنگرند. من نیز

با نشر اندیشه‌ی شیعی در فلسطین امیدوارم که زمینه‌ی ظهور مهدی آل محمد ﷺ فراهم شود.

(۳۰)

محمد عبدالقادر الکاف / تولد ۱۳۹۲ ق = ۱۹۷۱ م / اندونزی / شافعی / تحول: ۱۴۱۳ ق = ۱۹۹۳ م.
شعائر حسینی که در دیار ما برپا می‌شد، احساس شیعی در دلم برانگیخت. و ادله شیعی اقناع عقلی به من داد.

آشنایی با شیعه را مدیون کتاب‌هایی هستم که به زبان اندونزیایی در باب تشیع منتشر شد. پس از تشیع، پدر و مادرم از من شگفت زده شدند و گفتند: چگونه مذهبی سرشاز از خرافات را پذیرفتی؟ من کوشیدم به آنها توضیح دادم که میان فرد شیعه و مذهب تشیع تفاوت‌هایی وجود دارد. پس کارهای خلاف یک شیعه را نباید به حساب تشیع نوشت. امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «الحق لا يعرف بالرجال، اعرف الحق تعرف اهله»^۱

وقتی در سال ۱۴۱۳ ق نخستین نماز را طبق فقه شیعه خواندم، احساس کردم که نمازی مطابق با حکم الهی می‌خوانم.

(۳۱)

معروف عبدالحمید / مسیحی / دمشق

روزی تنها نشسته بودم. رادیوی کوچکی در دست داشتم و در پی رادیوی قاهره می‌گشتم که به برنامه‌ای عجیب رسیدم که مطالب عجیبی می‌گفت درباره امام حسین ﷺ و رویدادهای کربلا. شاید در ماه محرم بود. بسیار متأثر شدم و بسیار گریستم. دیدم که رادیو تهران است. مدتی بعد به تهران رفتم و بیشتر مطلب یافتم. بعدها شنیدم که صاحب آن صدا شیخ دکتر احمد وائلی است.

همان برنامه بابی از مطالعه و تفکر بر رویم گشود که به تشیع من منتهی شد.

(۳۲)

ناتالیا / تولد ۱۹۷۲ م / استرالیا / مسیحی

در یک خانواده مسیحی مارونی در استرالیا زاده شدم. از طریق اینترنت با اسلام آشنا شدم. و باب گفتگو با پیروان مذهب اهل بیت به رویم باز شد. جایگاه ولای زن و حقوق استوار او در تشیع برایم روشن شد. دیدم که اسلام به جریان‌های جاهلی ضد زن پایان داده است. دیدم که

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۶.

اسلام زن را به عنوان کالای محض نمی‌نگرد. اسلام اجازه نمی‌دهد که آزادی زن پس از ازدواج تمام شود. همین گونه نقش مهمی در تربیت نسل‌ها دارد.

یکی از اموری که احساسات مرا برانگیخت، رویداد کربلاست که در آن زنان نقش اساسی داشتند. خواندن کتاب‌هایی در اینترنت در این مورد، سبب تحول فکری من شد و به مذهب تشیع درآمدم.

(۳۳)

نوئل ماهونی / انگلیس / مسیحی / تحول ۱۴۲۰ ق = ۲۰۰۰ م

در محیطی مسیحی زاده شدم و رشد یافته‌ام و دیدم که انسان فقط برای عیش و نوش آفریده نشده است. روزی در یک مجلس حسینی در بریتانیا شرکت کردم. از رویدادهای کربلا سخت متأثر شدم و آثار اجتماعی آن را دیدم. فداکاری برای دستیابی به هدف عالی اسلامی را یافته‌ام و نور هدایت در دلم تأیید و نام خود را به حمزه تغییر دادم. پس از اعلام اسلام و تشیع در سال ۱۴۲۰ ق در دانشگاه لندن که علوم سیاسی درس می‌دادم مردم را به تشیع فراخواندم.

(۳۴)

وارتان کرباسی / تولد: وانتبلو (حومه پاریس) / مسیحی

در سال ۱۹۵۱ م پس از گذراندن دروس مقدماتی به انگلیس رفتم و چهار سال در آنجا ماندم تا مهندسی برق و مخابرات را به پایان برسانم. در سال ۱۹۵۶ م برای کار در فرودگاه مهرآباد به تهران رفتم. یک سال در بخش فنی فرودگاه و سه سال به عنوان مترجم در بنگاه‌های تجاری شاغل بودم.

در این مدت به مطالعه درباره اسلام به ویژه تشیع اشتغال داشتم. ضمناً گرفتاری بیماری شدم که همزمان با ماه محرم شدت گرفته بود. در نزدیکی محل اقامتم خانه‌ی بزرگی بود که مجلس حسینی برپا می‌شد. یک شب چای آوردند و گفتند: چای امام حسین بنوشید! نوشیدم و در همان حال برقی در دلم تأیید و گفتم: خدایا! به حق امام حسین، معجزه‌ای به من بنمایان تا از این بیماری رها شوم. روز بعد شفا گرفتم.

مطالعات پیشین به ضمیمه‌ی این معجزه که عیناً دیدم، سبب تشیع من شد. و نام حسین اثنا عشری را برای خود برگزیدم.

(۳۵)

هاریداس / هند / هندو

سال‌ها در بازار دهلی حجره‌ی پارچه فروشی داشتم. با تمام همسایگان - اعم از مسلمان و غیر

مسلمان - ارتباط داشتم. دیدم که بعضی از آنها در بعضی روزها تعطیل می شود. سبب پرسیدم. گفتند که آنها شیعه اند و روز عاشورا تعطیل می کنند چون کار در این روز را شوم می دانند. روزی یکی از تاجران شیعه گفت: می توانیم غذای متبرک امام حسین علیه السلام را برایت بفرستیم. پذیرفتم. و این کار چند سال تکرار شد. در عاشورای سال ۱۹۹۷ م که غذای متبرک فرستادند، دیدند که مغازه تعطیل است. این تعطیل چند روز طول کشید. جاوید - همکار شیعه ی من - دید که گرفتار بیماری مغزی شده ام. این بیماری تا اربعین طول کشید. جاوید شب اربعین تماس تلفنی گرفت که من فردا نیز غذای متبرک حسینی می فرستم. اما من گفتم: نیازی نیست، من خودم فردا به حسینی می آیم. گفت: نیازی نیست که خود را به زحمت بیندازی. گفتم: همسرم رانندگی را به عهده می گیرد. جاوید پذیرفت و نشانی حسینی را به من داد.

روز بعد وقتی به سوی حسینی رفتم، دسته های عزاداری را برای نخستین بار می دیدم. به خودم گفتم: کیست این شخصیتی که پس از هزار سال بدین گونه برای او مجلس می گیرند؟! این صحنه در من بسیار اثر گذاشت. سپس به اعجازی که بیان آن تفصیلی دارد، شفا گرفتم. نزد پزشک رفتم. پس از رادیوگرافی هیچ اثری از غده های مغزی نیافت. من نیز که مطالعاتی در این مورد داشتم، اسلام را پذیرفتم و نام غلامحسین بر خود نهادم.

منابع

- ابن ابی الحدید المعتزلی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، بیروت، دارالاحیاء، بی تاریخ.
- التستری، قاضی نورالله، ملحقات احقاق الحق، با تعلیقات آیت الله العظمی مرعشی (ره)، ج ۱۱، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، ۱۴۰۸-۱۴۱۰ ق.
- الصالحی، یاسر، نفحات الهدایة: مستبصرون ببركة الإمام الحسين علیه السلام، کربلا، العتبة الحسينية المقدسة، ۱۳۹۱ ق.
- الطبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، تهران، مکتبه اسلامیة، ۱۳۷۹ ق.
- القندوزی، سلیمان، ینابیع المودة، ج ۳، بیروت، مؤسسة الاعلمی، بی تاریخ.